

دیدار یاران دیرینه در پاره‌ای دیگر از تن میهن «سفرنامه‌ی تاجیکستان»

در پاییز ۱۳۸۶ که برنامه‌های مقدماتی «همایش بین‌المللی مکتب شیراز» را پی می‌گرفتیم، موضوع برگزاری چند پیش همایش نیز در دستور کار قرار داشت و قرار بود یکی از آن‌ها در کشور تاجیکستان برگزار گردد. هماهنگی برنامه‌ی تاجیکستان بر عهده‌ی آقای دکتر محمدجعفر یاحقی بود که کشور تاجیکستان و شخصیت‌های علمی - فرهنگی آن‌ها را به نیکی و شایستگی می‌شناختند. برنامه‌ی پیش همایش برای ۲۸ خردادماه پیش‌بینی شده بود و سفر هیأت سه نفره‌ی ایرانی (آقای دکتر یاحقی: عضو هیأت علمی گروه ادبیات و زبان‌شناسی همایش مکتب شیراز، آقای علیرضا اسماعیلی: مسؤول انتشارات فرهنگستان هنر و کاووس حسن‌لی: رئیس گروه علمی ادبیات و زبان‌شناسی مکتب شیراز) از روز شنبه ۲۵ خرداد آغاز می‌شد.

پیش از آغاز سفر، همچون همیشه، به مقصد سفر می‌اندیشیدم و این بار به تاجیکستان، کشوری که از نظر نژادی، زبانی و فرهنگی بیشترین نزدیکی را به ایران دارد: کمتر از یک ماه پیش در قزاقستان بودم و اینک سفر تاجیکستان می‌توانست فرصتی مناسب برای سنجش وضعیت اجتماعی - فرهنگی این دو جمهوری تازه استقلال یافته باشد.

**

تاجیکستان یکی از کشورهای آسیای میانه است. این کشور از شمال با قرقیزستان، از شرق با چین، از غرب و شمال غربی با ازبکستان و از مشرق با چین همسایه است. بیش از ۹۰٪ از خاک این کشور را کوهستان‌های گسترده و بلند پر کرده‌اند. که به دلیل وجود یخچال‌های طبیعی و برف‌های همیشگی همواره رودهای پرآبی از آن کوهستان‌ها جریان دارد.

تاجیک‌ها از بازماندگان آریایی‌ها و از ایرانی‌تبارهایی هستند که توانسته‌اند زبان خود را در میان اقوام دیگر ترک زبان، نگه دارند. در گذشته تاجیک‌ها در دل اقوام ترک (ازبک‌ها، قرقیزها و ترکمن‌ها) در حال حل شدن بودند، به گونه‌ای که همه‌ی این مناطق را «ترکستان» می‌نامیدند. اما با تلاش‌های ستودنی کسانی چون صدرالدین عینی، تاجیک‌ها بر هویت مستقل خود تأکید کردند و آن را زنده نگه داشتند. جمعیت کنونی تاجیکستان کمی بیشتر از ۶ میلیون نفر است. در حالی که ۱۲ میلیون تاجیک تنها در کشور همسایه، یعنی ازبکستان زندگی می‌کنند.

در نهم سپتامبر سال ۱۹۹۱ میلادی جمهوری تاجیکستان استقلال یافت. اما دو شهر مهم تاریخی، یعنی سمرقند و بخارا که در سال ۱۹۲۹ به ازبکستان پیوسته بود، همچون دو فرزند جدامانده از مادر همچنان در حوزه‌ی جغرافیایی جمهوری ازبکستان باقی ماندند. امروزه شهرهای خجند، دوشنبه، کولاب، قرغان تپه، پنج کنت و اوراتپه از شهرهای مهم این کشور به شمار می‌روند. نام آبادی‌ها و ولایاتی همچون: قبادیان، بدخشان، ختلان، وخش، خجند و مانند آن‌ها برای هرکس که اهل تاریخ و فرهنگ باشد نام‌هایی آشنا هستند که پیوستگی این کشور را به ایران یادآوری می‌کنند و این سرزمین را پاره‌ای جداشده از پیکر ایران بزرگ نشان می‌دهند.

روز شنبه ۲۵ خردادماه ساعت ۷ صبح به اتفاق آقای دکتر یاحقی به فرودگاه امام خمینی رسیدیم. آقای اسماعیلی - مدیر انتشارات فرهنگستان هنر - با خانواده‌اشان پیش از ما رسیده بودند و منتظر بودند. بلیت‌ها، گذرنامه‌ها و روادید ما - که از سوی فرهنگستان هنر تهیه شده بود - دست آقای اسماعیلی بود. پس از انجام تشریفات خروج، هواپیمای توپولوف متعلق به شرکت «تاجیک ایر» با حدود ۲۰ دقیقه تأخیر، ساعت ۹:۵۰ تهران را به مقصد دوشنبه ترک کرد. مدت پرواز تهران به دوشنبه ۲ ساعت و ۱۰ دقیقه پیش‌بینی شده بود. هواپیما ساعت ۱۲/۵ به وقت تاجیکستان (۱۲ به وقت تهران) در فرودگاه شهر دوشنبه فرود آمد. هم‌سفری با

آقای دکتر یاحقی که پیش از این چندین بار دیگر به تاجیکستان سفر کرده بودند، و اطلاعاتِ سودمندی از تاجیکستان داشتند برای من بسیار مغتنم بود و از آن بهره می‌بردم.

بخش ورودی فرودگاه از بسیاری امکاناتِ ابتدایی بی‌بهره بود. زمان ورود ما برق نبود و هوای بسیار گرم فرودگاه در فضای تنگ و تاریک آن آزاردهنده شده بود. فرم‌های اطلاعات مسافران را که در سفرهای خارجی برای سهولت کار، معمولاً در زمان پرواز، در هواپیما، میان مسافران توزیع و جمع‌آوری می‌کنند، در همان فضای تنگ و تاریک و هوای گرم آن فرودگاه وارفته به مسافران دادند تا اطلاعات خواسته شده را بنویسند و تحویل دهند و این خود عامل دیگری بود که مراحل ورود را کندتر می‌کرد. در هر حال حدود یک ساعت طول کشید تا از فرودگاه خارج شدیم. بیرون از سالن فرودگاه، آقایان کبریایی و خسروآبادی از سوی رای‌زنی فرهنگی ایران به استقبال ما آمده بودند. دمای هوای شهر دوشنبه ۳۴ درجه بود، اما گرم‌تر از آن به نظر می‌رسید. چندین زن فقیر در محوطه‌ی بیرونی با سماجت از مسافران تقاضای کمک و تکدی می‌کردند.

با اتومبیل خانهِ فرهنگ، فرودگاه را به قصد هتل اوستا ترک کردیم. نخستین چیزی که بسیار چشم‌نواز بود درختانِ تناور، سرسبز و سایه‌گستر چنار بود که دوسوی خیابان‌ها را به زیبایی و فریبایی آراسته بودند. دکتر یاحقی با گشاده‌رویی درباره‌ی خیابان‌ها، بناها و میدان‌های مسیر راه برای من توضیح می‌دادند از جمله آن‌که: شهر دوشنبه را حدود ۸۰ سال پیش بنا نهاده‌اند. پیش از آن که این شهر در این مکان ایجاد شود، این‌جا میدانی برای عرضه‌ی محصولات به صورت «دوشنبه بازار» بوده است. از همین رو تاجیک‌ها نام «استالین آباد» را تغییر داده و نام دوشنبه را برای این شهر برگزیده‌اند و این درخت‌های تنومند هم‌سن و سالِ خود شهر دوشنبه‌اند. از خیابان بلند و پردرخت «رودکی» که می‌گذشتیم به بناهای دوسوی خیابان نگاه می‌کردم و یکنواختی آن‌ها مرا می‌آزرد. هیچ اثری از معماری زیبا و متنوع ایرانی - اسلامی که هویت مردم تاجیک بدان پیوسته است، به چشم نمی‌خورد. و این خود نشانه‌ای

روشن از برنامه‌های فرهنگی نظام سوسیالیستی بوده که به دنبال یکسان‌سازی فرهنگی و محو نشانه‌های قومی و بومی بوده است. به راستی که این درخت‌های زیبا، بخشی از خشونت بناهای یکنواخت دوره‌ی شوروی را برطرف می‌کردند.

به هتل اوستا (که پیش از آن «هتل اکتبر» نام داشته است) رسیدیم.

دکتر یاحقی در اتاق ۱۱۴، آقای اسماعیلی در اتاق ۱۰۲ و من در اتاق ۱۱۰ ساکن شدیم. اتاق‌ها دوتخته و اجاره‌ی هر اتاق ۱۰۰ دلار بود. در این سفر بجز آقای دکتر یاحقی، آقای اسماعیلی و خانم محترمشان، دو هم‌سفر بسیار شیرین دیگر نیز همراه ما بودند که از آغاز تا انجام سفر با شیرین‌زبانی‌ها و خوشمزگی‌هایشان سفر را دل‌انگیزتر می‌کردند: کوچولوهای دوست‌داشتنی آقای اسماعیلی: «غزل و عسل».

ساعت ۲ بعدازظهر برای صرف ناهار به یکی از رستوران‌های نزدیک هتل رفتیم. قیمت هر دست‌غذای معمولی حدود ۱۰ سامان بود. پس از آن به فروشگاه‌ای که در کنار همان رستوران بود سری زدیم و مقداری میوه، آب معدنی و وسایل دیگر خریداری کردیم. قیمت هر شیشه آب معدنی ۳ سامان، هر کیلو زردآلو ۵ سامان، هر کیلو آلو ۴ سامان، هر کیلو انگور ۶ سامان، هر کیلو آلبالو ۸ سامان و هر کیلو گوشت ۲۷ سامان بود. دلار در آن روز معادل ۳/۴۳ سامان بود. و هر سامان نیز ۱۰۰۰ درم. در نتیجه هر سامان برابر با حدود ۲۹۰ تومان پول ایران ارزش داشت.

به هتل بازگشتیم و تا ساعت ۵/۵ استراحت کردیم. پس از آن من به اتفاق آقای دکتر یاحقی برای گشت و گذار در شهر از هتل خارج شدیم و طول خیابان رودکی را قدم‌زنان طی کردیم. درختان تنومند و فرح‌بخش حاشیه‌ی خیابان و لباس‌های رنگارنگ زنان تاجیک که در خیابان‌ها در رفت و آمد بودند بیش از هر چیز جلب نظر می‌کرد. در خیابان‌های خلوت دوشنبه، از ترافیک‌های سنگینی که شهرهای بزرگ ایران دچار آنند، خبری نبود. قیمت بنزین در تاجیکستان معادل ۱۰۰۰ تومان ایرانی است.

زنان تاجیک معمولاً لباس سنتی خود را می‌پوشند که لباسی بلند در رنگ‌های متنوع و زیباست. همین لباس سنتی باعث شده است که پوشیده‌تر از زنان برخی دیگر از جمهوری‌های تازه استقلال یافته باشند.

من یک ماه پیش از این به قزاقستان سفر کرده بودم تا در همایش «فردوسی و حماسه‌سرایی در ایران و آسیای میانه» شرکت کنم. همایش یاد شده روزهای ۲۴ و ۲۵ اردیبهشت برگزار گردید. با توجه به نزدیکی زمان سفر به این دو کشور، اینک می‌توانستم تا حدودی وضعیت اجتماعی و فرهنگی این دو کشور را مقایسه کنم.

قزاقستان از کشورهای نزدیک به روسیه است و از نظر فرهنگی نیز از دیگر همسایگان خود به فرهنگ روسی نزدیک‌تر است. نزدیک به چهل درصد ترکیب مردم قزاقستان را روس‌ها تشکیل می‌دهند. قزاقستان از تاجیکستان بسیار ثروتمندتر است. منابع زیرزمینی نفت و گاز، دسترسی به دریای خزر، کشتزارهای وسیع و حاصل‌خیز و بسیاری دیگر از موهبت‌های طبیعی، شرایط اقتصادی این کشور را ارتقا داده است. در حالی که تاجیکستان نه به دریا راه دارد و نه منابعی همچون نفت و گاز در این کشور کشف شده است. بیش از ۹۰ درصد از وسعت این کشور را کوهستان‌های بلند تشکیل می‌دهد که هیچ فعالیت کشاورزی در آن صورت نمی‌گیرد. البته وجود یخچال‌های طبیعی و بارش برف فراوان زمستانی موجب ایجاد منابع فراوان آبی و جاری شدن رودهای پرآب و خروشان شده است که تاجیک‌ها به دلیل فقر مالی نتوانسته‌اند به گونه‌ای شایسته از این نعمت خدادادی برای تولید برق یا تصفیه و فروش آن به کشورهای دیگر بهره ببرند.

هم‌اکنون نیز آب لوله‌کشی شهر بدون هیچ تصفیه‌ای، مستقیم از رودخانه وارد شبکه‌ی لوله‌کشی می‌شود. از همین رو آب لوله‌کشی قابل آشامیدن نیست و مردم شهر آب آشامیدنی خود را یا از طریق جوشاندن آب شبکه یا از طریق دستگاه‌های تصفیه‌ی خانگی و یا با خرید آب معدنی از فروشگاه‌ها تأمین می‌کنند و این خود یکی از بنیادی‌ترین مشکلات مردم

تاجیکستان است. زمستان‌های بسیار سرد و یخبندان تاجیکستان و نبود گاز در این کشور برای مردم بسیار آزاردهنده است. با آن که سفر ما در تابستان انجام می‌گرفت، بارها از زبان مردم تاجیکستان نگرانی و دغدغه‌ی از زمستان آینده را می‌شنیدیم. در زمستان‌ها فقط گاهی حدود ۲ ساعت در روز، در شبکه‌ی گاز دوشنبه گاز وارد می‌شود و آن‌هم به خاطر فشار کم قابل استفاده نیست.

ساعت ۶/۵ عصر به میدان وسیعی رسیدیم که در آنجا یک گروه کنسرت غربی با خوانندگی یک زن از کشور انگلستان در حال اجرای موسیقی (جاز) در فضای باز بودند و حدود پنج شش هزار نفر از مردم مشغول تماشای برنامه و بسیاری از آن‌ها هماهنگ با گروه موسیقی در حال رقص و پایکوبی بودند. دکتر یاحقی با اظهار شگفتی می‌گفتند: برگزاری این گونه از برنامه‌ها از پدیده‌های بسیار جدید در تاجیکستان است. بافت سنتی و ساده‌ی تاجیکستان در سال‌های قبل هرگز چنین برنامه‌هایی را بر نمی‌تابید. کاملاً آشکار است که هدف این برنامه‌ها سوق دادن مردم به سوی دنیای آزاد غرب و ایجاد فاصله با سنت‌های حاکم بر آن‌هاست.

با خود می‌اندیشیدم که ای کاش این درک شایسته در برخی از مدیران فرهنگی کشور ما وجود داشت که با ایجاد برنامه‌های گوناگون فرهنگی و اعزام گروه‌های مختلف فرهنگی هنری، همچون: گروه‌های موسیقی، نمایش، شعر و هنرهای دیگر به بخشی از نیازهای فرهنگی این مردم و اشتیاق فراوان آن‌ها به فرهنگ و هنر ایرانی پاسخ می‌گفتند.

آقای قلی‌زاده یک روز بعد از این برنامه درباره‌ی موسیقی مردم تاجیکستان می‌گفتند: در تاجیکستان امروز سه نوع موسیقی رواج دارد. یکی موسیقی «استرادا» که موسیقی روسی است و تقریباً شبیه جاز غربی است. اما خود تاجیک‌ها دو نوع موسیقی دارند. یکی موسیقی «شش مقام» که تقریباً نزدیک به موسیقی «دوازده مقام» ایرانی است و در واقع موسیقی شمال و اطراف خجند است. این موسیقی فاخرتر است و همچون موسیقی ملی به آن نگاه

می‌کنند و موسیقی دیگر موسیقی «فلک» است که موسیقی جنوب است. موسیقی مردم تاجیکستان معمولاً با لباس ویژه‌ی رقص، بسیار هماهنگ و زیبا اجرا می‌شود. زنان هنگام رقص در جاهای دیگر بیشتر میل به عریان شدن دارند اما زنان تاجیک هنگام رقص پوشیده‌تر و شرم‌گین‌تر می‌شوند. میزان چرخش و رقص در موسیقی فلک بیشتر از موسیقی شش مقام است. مردم تاجیکستان به هیچ کدام از خوانندگان ایرانی به اندازه‌ی «گوگوش» علاقه‌مند نیستند. یکی از استادان دانشگاه می‌گفت: گوگوش در حفظ زبان فارسی در تاجیکستان نقش برجسته‌ای دارد!

آن شب ساعت ۸/۵ به چای‌خانه (رستوران) راحت (در نزدیکی هتل) رفتیم و پس از صرف شام به هتل بازگشتیم.

روز یکشنبه پس از صرف صبحانه از ساعت ۱۰ صبح به اتفاق آقای دکتر یاحقی برای دیدن مناطق دیگری از شهر دوشنبه از هتل بیرون رفتیم و به سمت پارک عینی پیاده به راه افتادیم. در تمام مدتی که در این چند روز در خیابان‌های شهر دوشنبه به گشت و گذار مشغول بودیم، حتی یک بار هم موتور سیکلت ندیدیم. روز آخر سفر، خانم خسروآبادی که در تاجیکستان ساکن بودند، می‌گفتند: در تمام شهر دوشنبه فقط سه موتورسیکلت وجود دارد.

در ادامه‌ی مسیر در بازار ورزاب یک جفت کفش ورزشی به قیمت ۵۰ سامان خریدم تا راحت‌تر قدم بزنم. قدم‌زنان به پارک عینی رفتیم. صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴) از شخصیت‌های نام‌دار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تاجیکستان بوده که بسیار مورد احترام تاجیک‌هاست. او را بنیان‌گذار تاجیکستان به شمار می‌آورند. عینی در زمان شوروی سابق برای هویت ملی تاجیکستان و نیز استقلال این جمهوری مبارزه‌های شایانی کرده است. با مبارزه‌های پی‌گیر عینی بود که زبان تاجیکی بالاخره در تاجیکستان، رسمیت یافت و در نظام بسته‌ی شوروی پذیرفته شد. یادداشت‌های صدرالدین عینی که در ایران نیز منتشر شده است، نشان‌دهنده‌ی شرایط اجتماعی تاجیکستان در زمان روسیه تزاری بوده است.

پارک عینی در مسیر دره‌ی ورزاب قرار دارد. آرامگاه صدرالدین عینی، محمد عاصمی و باقی رحیم‌زاده در همان پارک واقع است.

ساعت ۱۲ به هتل برگشتیم. آقای پروفیسور خدایی شریف و پسرشان (حسین) بر اساس قراری که از پیش تعیین شده بود در هتل منتظر ما بودند. آقای خدایی شریف از استادان نام‌دار و فعال دانشگاه دولتی تاجیکستان هستند که اخلاق و رفتار مهربانانه و صمیمی و تواضع ستودنی ایشان، شخصیتشان را بسیار جذاب کرده است.

آن روز ظهر مهمان آقای خدایی شریف بودیم. با اتومبیل پسر آقای خدایی شریف به سمت دره‌ی بسیار زیبای رامیت راه افتادیم. از خیابان سمرقند، دروازه‌ی بدخشان و دروازه‌ی رامیت گذشتیم و از حاشیه‌ی رود کافرنهان به سمت دره‌ی رامیت پیش رفتیم و پروفیسور خدایی شریف با خلق خوش و با لهجه‌ی شیرین تاجیکی درباره‌ی تاجیکستان، شهر دوشنبه و مناطق خوش آب و هوای اطراف شهر دوشنبه برایمان تعریف می‌کردند و درباره‌ی رودهای جاری تاجیکستان توضیح می‌دادند. ایشان درباره‌ی وجه تسمیه‌ی رود کافرنهان می‌گفتند: مردم گمان می‌کنند این جا جایی بوده که کافران نهان می‌شده‌اند. اما زبان‌شناسان به درستی گفته‌اند که اصل این ترکیب «کافورنهان» و دلیل آن وجود کافور در این جا بوده است.

مسیر سرسبز و پرآب دره‌ی رامیت برای من یادآور مسیر دره‌ی «مدئو» در آلماتی قزاقستان بود. حدود ۴۵ کیلومتر از شهر دوشنبه فاصله گرفتیم و به تفرج‌گاه «کلکوچ» رسیدیم. تفریحگاهی بسیار زیبا و فرح‌بخش که در زمان نظام سابق شوروی ساخته شده و متأسفانه بعضی از ساختمان‌های آن متروکه شده و رو به ویرانی نهاده بود.

داماد آقای خدایی شریف و یکی دیگر از خویشان‌شان نیز به ما پیوستند. زمزمه‌ی دلنشین آب، وزش ملایم، نسیم و خنکای جان‌بخش چشمه و سایه‌ی آرام‌بخش بید، در دره‌ی دل‌انگیز رامیت روح ما را می‌نواخت و جانمان را سبک می‌کرد.

آقای خدایی شریف می گفتند: الان در شهر دوشنبه دمای هوا حدود ۴۰ درجه است، در حالی که این جا بیشتر از ۲۷ درجه نیست. ناهار را که خوردیم به همراه آقای دکتر یاحقی ساعتی را در خلاف مسیر جریان رودخانه قدم زدیم و از مناظر زیبای کنار رودخانه لذت بردیم. طبیعت آن جا مانند طبیعت دره‌ی «بهشت گمشده» در فارس، البته با تراکم بیشتر درخت‌ها و درختچه‌ها، بود. وقتی برگشتیم آقای خدایی شریف همچنان با لهجه‌ی شیرین تاجیکی به ما می گفتند: «بیاید ساعتی دم بگیرید بعد بالا شوید» یعنی: ساعتی بخوابید و پس از آن بلند شوید. هنگامی که دیدند ما قصد خوابیدن نداریم، گفتند: «پس کج پهلوی بزنید» یعنی: به متکا تکیه بزنید و پاهایتان را دراز کنید. گاهی طنزی ملایم و شیرین پس‌زمینه‌های سخن آقای خدایی شریف را می‌آراست. در مقایسه‌ی چین و تاجیکستان می گفتند: اگر چینی‌ها فقط یک روز صبحانه نخورند، به اندازه‌ی هزینه‌های یک سال تمام تاجیکستان ذخیره می‌شود.

ساعت ۷ عصر ناگزیر دره‌ی رامیت را ترک کردیم و به سمت دوشنبه حرکت کردیم. در نزدیکی شهر دوشنبه به روستای «مولانا» رفتیم تا آرامگاه و مسجد «مولانا یعقوب چرخ‌چی» را ببینیم. یعقوب چرخ‌چی از مشایخ نام‌آور تصوف (از طریقت نقشبندیه) بوده که وفات ایشان به سال ۸۵۱ قمری روی داده و در آن‌جا به خاک سپرده شده است. آرامگاه یعقوب چرخ‌چی در محوطه‌ای وسیع با درختانی قدیمی و بسیار تنومند واقع شده است که بجز بنای مسجد، حجره‌هایی نیز برای آموزش علوم دینی در ضلع شمالی آن حیاط ساخته‌اند. غروب آن روز در آن فضای آرام‌بخش معنوی، صدایی جز هیاهوی سبز گنجشکان در شاخ و برگ درختان به گوش نمی‌رسید. انگار آنان نیز در نیایشی دسته‌جمعی شرکت جسته بودند. چند بیتی از سروده‌هایم به یاد آمد و زمزمه کردم.

ببین چه عطر خوشی در هوا پراکنده است	ببین درخت چقدر از فرشته آکنده است
پرنده‌ها که بر این شاخه راز می‌خوانند	ببین چه ساده و شیرین نماز می‌خوانند
ببین چه صوت خوشی در ترانه‌ها جاری است	خدا همیشه در این عاشقانه‌ها جاری است

ساعت ۸/۵ آن شب به هتل بازگشتیم.

**

روز دوشنبه ساعت ۸ صبح پروفیسور خدایی شریف به هتل آمدند تا برنامه‌ی همایش را بر اساس اطلاعات جدید نهایی کنیم. بر صندلی‌هایی که در حیاط با صفای هتل زیرسایه‌ی درختان نهاده شده بود نشستیم و با هم فکری دوستان برنامه‌ی سخنرانی‌ها نهایی شد. راننده‌ی خانه‌ی فرهنگ برنامه را گرفتند و برای طراحی و تکثیر به رای‌زنی فرهنگی بردند.

از آقای خدایی شریف خداحافظی کردیم و به اتفاق آقایان اسماعیلی و دکتر یاحقی به قصد دیدن برخی از مکان‌های فرهنگی و ادبی از هتل بیرون رفتیم. ابتدا برای خرید سیم‌کارت تاجیکی و شارژ آن به یکی از فروشگاه‌ها مراجعه کردیم. از ما کارت شناسایی تاجیکی یا گواهی اقامت که به تأیید پلیس رسیده باشد خواستند، هیچ یک را نداشتیم. پس از آن به کتابخانه‌ی فردوسی که همچون «کتابخانه‌ی ملی» است رفتیم تا کتاب‌های آن را ببینیم. اما اجازه‌ی ورود ندادند و گفتند خارجیانی که می‌خواهند به کتابخانه وارد شوند باید از وزارت فرهنگ معرفی‌نامه بیاورند از آن‌جا هم منصرف شدیم و برای تأیید کردن بلیت بازگشت به دفتر فروش هواپیمایی رفتیم. از دکتر یاحقی درباره‌ی تعداد کتاب‌های کتابخانه‌ی فردوسی پرسیدم. ایشان گفتند آمار آن را در کتاب «از جیحون تا وخت» نوشته‌ام. دکتر یاحقی در آن کتاب که گزارشی از سفر به ماوراءالنهر در سال ۱۳۷۴ است، نوشته‌اند: کتابخانه‌ی بزرگ فردوسی، شش میلیون جلد کتاب و ۲۲۵۰ نسخه‌ی خطی فارسی و عربی دارد. شش میلیون جلد برای کتابخانه‌ای در شهر پانصد هزار نفری شهر دوشنبه و کشور ۵ میلیونی تاجیکستان، چیز کمی نیست. در دوشنبه سرانه‌ی کتاب، تنها از این کتابخانه، ۱۲ جلد می‌شود و برای کل تاجیکستان ۱/۲ جلد اگر به یاد بیاوریم که در ایران بر روی هم به ازای هر ۱۵ نفر هم یک کتاب موجود نیست تفاوت راه را از کجا به کجا خواهیم یافت.

این آمار را اگر با آمار کتاب‌های کتابخانه شهید دستغیب (کتابخانه‌ی ملی شیراز) مقایسه کنیم شگفتی تأسف برانگیزمان صد چندان می‌شود. شیراز را بسیاری به عنوان پایتخت فرهنگی ایران به شمار می‌آورند. و کتابخانه‌ی عمومی شهید دستغیب، بزرگ‌ترین کتابخانه‌ی عمومی متعلق به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در این شهر است. آمار کتاب‌های این کتابخانه تنها -/۳۲/۰۰۰/ جلد کتاب است. در حالی که جمعیت شیراز حدود سه برابر جمعیت شهر دوشنبه است.

در مسیر بازگشت ساعتی را در بازار سبز، گذراندیم و از فروشگاه‌های متنوع و مترکم آن بازار دیدن کردیم. در بازار سبز انواع محصولات خوراکی و پوشاکی موجود بود. قیمت گوشت کیلویی ۲۰ سامان، مویز کیلویی ۱۴ سامان؛ بادام کیلویی ۲۸ سامان و هر قرص نان ۱ سامان بود. در خیابان‌های شهر دوشنبه ناوایی دیده نمی‌شود. نان را در خانه‌ها می‌پزند و برای فروش در خیابان‌ها عرضه می‌کنند.

*

ساعت یک به رستوران راحت رفتیم و پس از صرف ناهار به هتل برگشتیم. ساعت چهار بعدازظهر آن روز برای بررسی وضعیت ادبیات معاصر در تاجیکستان با رئیس کانون نویسندگان (آقای مهمان بختی) قرار ملاقات داشتیم. ساعت ۳:۴۰ با آقای دکتر یاحقی از هتل بیرون رفتیم و مسیر هتل تا کانون نویسندگان را که تاجیک‌ها «اتفاق نویسندگان» می‌گویند، حدود ۲۰ دقیقه پیمودیم. نمای بیرونی ساختمان «اتفاق نویسندگان تاجیکستان» با تندیس‌هایی از شخصیت‌های نام‌دار ادبی آراسته شده است. تاجیک‌ها به تندیس «هیکل» می‌گویند و هیکل رودکی، ابن سینا، خیام، سعدی، حافظ، مولوی، جامی، ماکسیم گورکی، صدرالدین عینی و تورسن زاده، در آنجا نصب شده است. در تاجیکستان رودکی بسیار بیشتر از شاعران دیگر در کانون توجه قرار دارد. تاجیک‌ها رودکی را شاعر ملی خود می‌دانند و بسیاری از میدان‌ها، خیابان‌ها و مراکز علمی و فرهنگی را به نام او می‌خوانند.

طبقه‌ی اول کانون در حال تعمیر بود. به دفتر آقای مهمان‌بختی که در طبقه‌ی دوم بود رفتیم. ایشان با گشاده‌رویی ما را به اتاق خود فراخواندند و برخی دیگر از شاعران و نویسندگانی که دعوت شده بودند نیز به ما پیوستند. آقای مهمان‌بختی خود از نمایشنامه‌نویسان نام‌دار تاجیک هستند که در زمان سفر ما نماینده‌ی مجلس نیز بودند. ایشان پس از خوش‌آمدگویی، شاعران و نویسندگانی را که در جلسه بودند معرفی کردند و به دلیل آن‌که عازم مسکو بودند و باید در جلسه‌ای دیگر شرکت کنند پوزش‌طلبی کردند و اداره‌ی جلسه را به معاون خود سپردند و رفتند.

آقای دکتر یاحقی با لطف ویژه‌ی خود مرا با طول و تفصیل به اعضای حاضر معرفی کردند و در مورد علاقه‌ها و فعالیت‌های ادبی من توضیح دادند و دلیل اصرار مرا برای برگزاری جلسه با کانون نویسندگان تاجیکستان بیان کردند و سپس از من خواستند که پرسش‌هایم را مطرح کنم. من هم با سپاس‌گزاری از نویسندگان و شاعرانی که در جلسه حضور داشتند. گفتم: بیش از این که به تاجیکستان بیایم بسیار علاقه‌مند بودم که از نزدیک و رودررو با شاعران و نویسندگان فعال امروز تاجیکستان گفت و گو کنم و از وضعیت ادبی امروز تاجیکستان به صورت مستقیم و بدون واسطه آگاه شوم و امروز خوشحالم که به خواست خود رسیده‌ام. امروز دلم می‌خواهد وضعیت موجود ادبیات را بویژه از دیدگاه نوگرایی و جریان‌های کاملاً تازه‌ی ادبی در تاجیکستان بدانم. ابتدا آقای «کمال نصرالله» از سخنوران و شاعران تاجیک که معاون «اتفاق نویسندگان» بودند، توضیح دادند که فشرده‌ی سخنان او این چنین بود: ادبیات معاصر تاجیکستان زیر تأثیر ادبیات روس بوده است. ادبیات روس بیشتر بر محتوا و زندگی مردم تأکید داشته است. هدف ادبیات در آن‌جا بیشتر بر شمردن دردهای اجتماعی مردم است. به همین دلیل ادبیات ما به زندگی نزدیک‌تر است. شاید از جنبه‌ی هنری خیلی قوی نباشد ولی از نظر پیام و محتوا برجسته است. ادبیات فرم‌گرا در تاجیکستان چندان جایی ندارد. هستند جوانانی که در دوشنبه یا خجند به شعر نو روی آورده‌اند، ولی چندان مورد استقبال مردم قرار

نمی‌گیرند. به نظر من هم هدف از گفتن و سرودن، بیان مفهوم است نه لفاظی و لغت‌پردازی و زبان‌گرایی.

پس از آقای کمال نصرالله، آقای عبدالحمید صمدی سخنان ایشان را ادامه دادند و با تأکید مجدد بر تأثیرپذیری ادبیات تاجیکستان از ادبیات روس گفتند:

بهترین ادبیات معاصر جهان ادبیات شوروی بوده است و ادبیات تاجیکستان هم مستقیم با همین ادبیات ارتباط یافته و از آن سرچشمه نوشیده است. اما واقعیت این است که ما خودمان در گذشته‌های دور ادبیاتی بسیار عظیم داشته‌ایم. در دوره‌ی حکومت سابق ما از آموختن ادبیات کلاسیک خودمان محروم بودیم. سیاست نظام شوروی روی خوشی به ادبیات سنتی ما نشان نمی‌داد و یک فاصله‌ی جدی میان نسل معاصر و ادبیات گذشته پیدا شد. از چند سال پیش ارتباط با همان ادبیات بزرگ روس هم کم شد. در نتیجه امروز در نسل جوان ما نه ارتباط لازم با ادبیات نیاکانمان وجود دارد و نه ارتباط کافی با ادبیات بزرگ روس.

در ادبیات ما بیشتر جنبه‌ی اندیشیدن قوی است و البته مهم هم همین اندیشه و جهان‌بینی و جهان‌نگری است نه صورت و لفظ. اگر بخواهیم مقایسه‌ای هم با همسایگان داشته باشیم. باید بگوییم ترکمن‌ها، قزاق‌ها، قرقیزها و مانند آن‌ها خیلی بیشتر، قوی‌تر و کامل‌تر از ما دست‌آوردهای ادبیات روس را گرفتند ولی ما مثل آن‌ها نتوانستیم کاملاً همه‌ی شکل‌ها و فرم‌ها و اندیشه‌های ادبی روس را بگیریم. به نظر من دلیل اصلی آن این است که ما پیشینه‌ای بسیار قوی در ادبیات داشتیم که قزاق‌ها و قرقیزها و ترکمن‌ها نداشتند. ما هرگز نمی‌توانستیم این پیشینه‌ی عظیم ادبی را یکباره کنار بگذاریم و همه‌ی آن‌چه را که ادبیات روس می‌گفت بپذیریم. خلق‌های دیگری که در حوزه‌ی شوروی سابق بودند هرگز پیشینه‌ی درخشان تاریخی ما را نداشتند و به صورت کامل به ادبیات روس پناه بردند. اما در هر حال ما بخواهیم یا نخواهیم تحت تأثیر ادبیات رئالیسم و سوسیالیسم روس هستیم و به همین دلیل اندیشه‌گرایی در کانون توجه ما هست و البته درست هم همین است. ادبیات باید به جهان‌نگری آدمی کمک

کند. ادبیات ما ادبیاتی است که می‌خواهد انسان را زیبا کند. اندیشه‌ها را متعالی کند و ماهیت‌ها را به کمال برساند.

از آقای عبدالحمید صمدی پرسیدم: به نظر شما ادبیات «چگونه گفتن» است یا «چه چیزی گفتن»؟

پاسخ دادند: اگر اندیشه‌ی انسان زیبا، عمیق، دقیق و جوینده نباشد هرگز زبان او هم زیبا نخواهد شد. ما اگر امروز فقط به جنبه‌ی زیبایی ادبیات توجه کنیم، برای ملت ما شایسته نیست. مردم ما امروزه به راهبری شاعران نیاز دارند و شعرهای جدیدی که به این مفاهیم توجه نکنند مورد اقبال نخواهند بود.

پرسیدم: پرسش اصلی من این نیست که کدام ادبیات بهتر است و کدام بهتر نیست همچنین پرسش من این نیست که آیا شعر مدرن را در تاجیکستان مردم می‌فهمند یا نمی‌فهمند. یا آیا شما می‌پسندید یا نمی‌پسندید. پرسش من این است که آیا اصلاً چنین شعری وجود دارد یا ندارد.

آقای کمال نصرالله گفتند: به نظر من هدف ادبیات چگونه گفتن است و چه گفتن نیست. اما این چه گفتن و چگونه گفتن سخت به هم مربوطند و از هم جدا نیستند. در ادبیات معاصر ما هم وجود دارند جوانانی که روی به نوآوری‌های مدرن دارند...

آقای عطایی خواجه از دیگر شاعران حاضر در جلسه که «مدیر شعبه‌ی نظم اتاق نویسندگان آذربایجان» هم بودند در ادامه‌ی سخنان کمال نصرالله گفتند:

تمام جریان‌های نو که در ایران وجود دارد در این جا هم وجود دارد. همان‌گونه که دوستان گفتند ادبیات معاصر ما تحت تأثیر ادبیات روس شکل گرفته است و تأکید ادبیات روس بر ادبیات ساده‌ی مردمی بوده است. ادبیات ما هم وسیله‌ای برای انتقال معناست. به نظر من هم چیز خوبی است. زیرا از مغلق‌گویی و پیچیده‌نویسی پرهیز می‌کند. بنیان‌گذار ادبیات ما کسانی بودند مانند استاد عینی، لاهوتی، حبیب یوسفی و مانند آن‌ها. که همگی بر محتوا

تأکید می کردند. امروزه شاعران نوگرایی همچون دارانجات و محمدعلی عجمی هم هستند که شاعران خوبی اند، اما قدری که شاعرانی مانند استاد لایق، استاد بازار صابر یا گلرخسار یا کمال نصرالله دارند، آن‌ها ندارند.

آقای کمال نصرالله به درخواست آقای دکتر یاحقی، شعری را با عنوان «انشتین یا اقبال» از کتاب آقای دارانجات خواندند. شعری سپید محتواگرا که شبیه شعرهای دهه‌ی چهل و پنجاه ایران بود.

آقای دکتر یاحقی از کمال نصرالله پرسیدند: آیا شما این شعر را نمی‌پسندید؟ کمال نصرالله گفتند: من از کسانی هستم که شعر مدرن جوان‌ها را پشتیبانی می‌کنم. من معتقدم باید همه‌گونه شعر وجود داشته باشد و من از شاعرانی مانند دارانجات دستگیری می‌کنم. «اتفاق نویسندگان» از آن‌ها پشتیبانی می‌کند. همین کتاب دارانجات مکافات (=جایزه) گرفته است...
زمان نشست ما با شاعران و نویسندگان عزیز تاجیکستان به سرعت برق و باد گذشت و ناگزیر ساعت ۶ جلسه به پایان آمد.

پس از پایان جلسه با اعضای «اتفاق نویسندگان» و با توجه به بررسی‌های دیگری که کرده بودم به این نتیجه رسیدیم که: شعر معاصر تاجیکستان در سنجش با شعر معاصر ایران هم ضعیف‌تر است و هم عقب‌تر و این ضعف و عقب‌ماندگی هم به حوزه‌ی صورت مربوط می‌شود و هم به حوزه‌ی معنا. یکی از دلایل روشن آن هم این است که تاجیک‌ها آن تسلط لازم را بر زبان خود ندارند. در حالی که شعر اتفاقی است که در زبان می‌افتد. درست است که پیشینه‌ی زبان تاجیکی عمری بیش از هزار سال دارد، اما این زبان در تاجیکستان ده‌ها سال، به گونه‌ای همه‌جانبه زیر تسلط وحشتناک زبان روسی بوده است. همین امروز هم حتی استادان زبان و ادبیات فارسی - تاجیکی تسلط لازم را بر زبان ندارند. بسیاری از تاجیک‌ها وقتی در گفت و گوهای خود کم می‌آورند به زبان روسی پناه می‌برند و به روسی ادامه‌ی سخن می‌دهند. شعر مردم تاجیکستان در دوره‌ی حکومت شوروی به شدت ایدئولوژی زده شده و

این مفهوم‌گرایی افراطی هنوز هم در ذهن و زبان شاعران آشکارا دیده می‌شود. شعر نوگراترین شاعران تاجیک هم هنوز شبیه به اشعار نو ایران در دهه‌های چهل و پنجاه است. غلبه‌ی شعر معاصر تاجیکستان به شعر کلاسیک بویژه غزل است. و شاعرانی همچون گلرخسار و فرزانه‌ی خجندی بیشتر در کانون توجه‌اند. البته تاجیک‌ها امروزه در مقایسه با ایرانی‌ها، بیشتر به شعر توجه دارند و شعر هنوز بخش عمده‌ای از ذهن و زبان تاجیک‌ها را به خود مشغول کرده است.

اما رمان چندان جایگاه بلندی ندارد. با آن که داستان‌نویسی در شوروی سابق این همه رواج و رونق داشته است، در تاجیکستان امروز چندان فر و فروغ ندارد. شاید دلیل آن این باشد که هنوز جامعه‌ی ادبی تاجیکستان از مرحله‌ی احساسی و عاطفی شعر به مرحله‌ی اندیشگانی و عقلانی رمان‌گذر نکرده است. داستان امروز تاجیکستان زیر تأثیر همان داستان‌های واقع‌گرای شوروی، معمولاً داستان‌هایی اجتماعی، واقع‌گرا و از نظر طرح و تکنیک ساده هستند.



پس از خداحافظی با اعضای کانون نویسندگان به همراه دکتر یاحقی تا ساعت ۷ در خیابان‌های زیبای دوشنبه قدم زدیم. پیش از آغاز جلسه‌ی کانون نویسندگان، منشی آقای مهمان‌بختی یادداشتی از سوی آقای قلی‌زاده به من دادند که در آن یادداشت آقای قلی‌زاده شماره تلفن خود را داده بودند که با ایشان تماس بگیریم. اما آن شماره تلفن اشتباه بود. به هتل که برگشتیم یادداشت دیگری از آقای قلی‌زاده را مسئول پذیرش هتل به من دادند که باز هم همان شماره تلفن و همان اظهار علاقه برای دیدار نوشته شده بود. با مشورت کارمند پذیرش هتل معلوم شد که یکی از اعداد نوشته شده در هر دو یادداشت اشتباه است. بالاخره توانستیم با آقای قلی‌زاده تماس بگیریم و ده دقیقه بعد، ایشان به هتل آمدند. آقای قلی‌زاده از دوستان خوب مازندرانی ما بودند که در دانشگاه همدان تدریس می‌کردند و در آن‌جا با ایشان آشنا

شده بودم. در زمان سفر ما ایشان برای تحقیق و تدریس به تاجیکستان آمده و آن جا ساکن شده بودند. وقتی به هتل آمدند در گفت و گویی دوساعته در پیوند با مسائل تاجیکستان معاصر توضیحاتی ارزشمند برای من دادند، از جمله آن که: «امروزه جامعه‌ی تاجیکستان به شدت در حال طبقاتی شدن است. در کنار فقیرترین مردم که به نان شب محتاجند، ثروتمندترین مردم در حال رشد روزافزونند. حقوق متوسط کارگر و کارمند حدود ۸۰ تا حداکثر ۱۰۰ سامان است در حالی که مثلاً هزینه‌ی خرید یک تنگه (کیسه) ۵۰ کیلویی آرد که تاجیک ها مصرف می‌کنند حدود ۱۱۵ تا ۱۲۰ سامان است. همین فقر گسترده موجب فساد شدید اداری و مالی شده است. تکدی‌گری و گدایی هر روز در حال افزایش است و تقریباً تمامی آن‌ها ناشی از ناداری است و نه زیاده‌خواهی که برخی از گدایان به آن عادت می‌کنند.

اجاره‌ی منزل در چندسال گذشته به شدت افزایش یافته است. یک آپارتمان ۶۰-۷۰ متری در جای متوسط شهر حدود ۲۰۰ دلار است در حالی که حقوق رسمی یک استاد دانشگاه حدود ۱۰۰ دلار است. این شهر پرشده از زنانی که بی‌شوهر مانده‌اند. یکی از دلایل آن، این است که بسیاری از مردان برای کار به مسکو یا دیگر شهرهای روسیه می‌روند و کمتر برمی‌گردند یا اصلاً برنمی‌گردند. قیمت بلیت رفت و برگشت مسکو ۱۲۰۰ دلار است و کسانی که به مسکو می‌روند به این سادگی نمی‌توانند برگردند. رشوه‌خواری هم به شکل گسترده در همه‌ی سطوح جامعه دیده می‌شود. قیمت متوسط نان در تاجیکستان حدود پنج شش برابر آن در ایران است. به نظر می‌رسد اگر دولت تاجیکستان بخواهد به مردمش خدمت کند باید اول مشکل آب و بعد مشکل نان مردم را حل کند.

بافت جمعیتی شهر دوشنبه نسبت به پیش از جنگ شهروندی به شدت دگرگون شده است. خود مردم معتقدند که پیش از جنگ شهروندی حدود ۸۰ درصد (!) مردم دوشنبه روس بودند که این‌ها با وضعیت بهتر مالی، در رونق اقتصادی شهر هم مؤثر بودند. اما در اثر جنگ برادرکشی شهروندی، آن‌ها کشور تاجیکستان را ترک کردند.

آقای قلی‌زاده می‌گفتند: مردم تاجیک با همه‌ی مشکلاتی که با آن روبه‌رو بوده‌اند، این همت و اراده را داشته‌اند که زبان خود را حفظ کنند. آنان زبان فارسی را- در مقابل زبان روسی- زبان دینی خود می‌دانند و متون دینی خود را به زبان تاجیکی یا عربی می‌خوانند. به همین دلیل زبان تاجیکی را بیش از آن که دانشگاهیان و اهل علم و سواد حفظ کرده باشند؛ مراکز دینی حفظ کرده‌اند. در زمان شوروی سابق، در روستاها و مناطق دورافتاده، بویژه در بدخشان و مناطق کوهستانی که علائق دینی و ضدکمونیستی داشته‌اند در مراکز غیررسمی آموزش‌های دینی، این زبان را مقدس می‌شمرده و در حفظ و انتقال آن کوشیده‌اند. امروزه هم تاجیک‌ها و رئیس‌جمهور آنان امام‌علی رحمان بر حفظ زبان تاجیکی و ملیت آریایی بسیار تأکید می‌کنند.

در تاجیکستان دو فرهنگ وجود دارد. یکی فرهنگ شمال و دیگری فرهنگ جنوب. فرهنگ شمال متعلق به مردم خجند و اطراف آن است که به فرهنگ روس نزدیک‌تر است. فرهنگ جنوب هم متعلق به شهرهای دوشنبه، کولاب و فرخار است. در خجند هم ایرانی‌گرایی افراطی وجود دارد و هم ترکی‌گرایی افراطی که از طرف ازبک‌ها تقویت می‌شود. در خجند بسیاری از مردم به سختی می‌توانند به زبان تاجیکی صحبت کنند. برخی هم اصلاً تاجیکی بلد نیستند. در زمان روس‌ها برای مبارزه با اسلام‌گرایی و تضعیف زبان تاجیکی تلاش بسیار شده است، یکی از این تلاش‌ها، مهاجرت دادن بسیاری از روس‌ها و اقوام دیگر به تاجیکستان برای برهم زدن بافت جمعیتی آن‌ها بوده است. موضوع دیگری که جالب توجه است این که سراغ بسیاری از اندیشمندان و دانشمندان را می‌توان از شهر فرخار گرفت. یکی از دلایل آن این بوده که در زمان شوروی سابق بر اثر فشار دیکتاتوری، بسیاری از روشنفکران و دانشمندان به شهر مرزی فرخار می‌آمده‌اند تا از آن راه از حوزه‌ی حکومت شوروی فرار کنند و برخی از آن‌ها ناگزیر در آن‌جا می‌ماندند و کم‌کم ترکیب اجتماعی فرهنگی این شهر را تغییر می‌دادند. اما بدخشان کوهستانی از توسعه‌نیافته‌ترین مناطق تاجیکستان است. آقای

قلی زاده همچین درباره‌ی وضعیت شهر، داستان، موسیقی و معماری معاصر تاجیکستان توضیح دادند و بر نجابت، سادگی، مهربانی و شادمانگی مردم تاجیکستان تأکید کردند.

ساعت ۹/۵ شب برای صرف شام به رستوران سرریز رفتیم. شام ۶ نفر به قیمت ۲۱۵ سامانی (تقریباً ۶۰/۰۰۰ تومان) محاسبه شد. پس از شام از رستوران پیاده به هتل برگشتیم.

* * *

روز سه‌شنبه ساعت ۸/۵ به محل برگزاری همایش (دانشگاه دولتی تاجیکستان) رفتیم. برنامه‌ی افتتاحیه از ساعت ۹:۱۰ با سخنرانی آقای «رجب اف» معاون دانشگاه تاجیکستان آغاز شد. ایشان در سخنان کوتاه خود ضمن خوش آمدگویی به میهمانان همایش و سپاس‌گزاری از برگزارکنندگان، بر ضرورت شناخت عمیق مفاخر ادبی و نیز پیوند مشترک ایران و تاجیکستان تأکید کردند. پس از ایشان آقای دکتر یاحقی به جایگاه سخنرانی رفتند و با توضیح درباره‌ی همایش مکتب شیراز و اهداف آن، در پیوند با نقش فارس و ادبای شیراز در تحولات ادبی و انتقال فرهنگ از خراسان به مناطق مرکزی ایران سخنرانی کردند.

بلافاصله پس از آن، نشست نخست علمی همایش آغاز شد و با سخنرانی افراد زیر ادامه یافت؛ (اعضای هیأت رئیسه این جلسه سه نفر بودند. آقای خدایی شریف، بنده و یکی دیگر از استادان تاجیکی)

- دکتر تاج الدین مردانی (از پژوهشگاه شرق‌شناسی تاجیکستان)، با عنوان «پیرامون برخی از بزرگان تازی‌گوی ذولسانین».
- دکتر عبدالغفار شریف اف (از انستیتو فلسفه‌ی آکادمی علوم تاجیکستان)، با عنوان «تعلیمات اخلاقی قطب‌الدین شیرازی».
- دکتر مهردادین نظام‌اف (از دانشگاه دولتی - ملی تاجیکستان)، با عنوان «تأثیر ادبیات فارس در شعر معاصر تاجیکی».

- دکتر امریزدان علی مردان (از انستیتو شرق‌شناسی و نسخ خطی تاجیکستان)، با عنوان «نسخه‌های خطی حافظ در کتابخانه‌ی انستیتو شرق‌شناسی و نسخ خطی».
- نشست نخست ساعت ۱۱ به پایان رسید و پس از حدود نیم‌ساعت استراحت و پذیرایی نشست دوم علمی همایش با سخنرانی‌های زیر ادامه یافت (هیأت رئیسه این نشست بر عهده آقای دکتر یاحقی و دو نفر دیگر از استادان تاجیکی بود).
- کاووس حسن‌لی (از دانشگاه شیراز)، با عنوان «میزان مباحث هنری و رویکردهای تازه در پژوهش‌های مربوط به سعدی و حافظ».
- دکتر عمر صفراف (از دانشکده‌ی شرق‌شناسی دانشگاه دولتی - ملی تاجیکستان)، با عنوان «ادبیات فارس در تعلیم و تدریس تاجیکستان».
- دکتر سلام نوریان برونئی (از دانشگاه آموزگاری تاجیکستان)، با عنوان «پیروی از گلستان سعدی در آسیای میانه».
- دکتر عسکر علی رجب زاده (از انستیتو تاریخ آکادمی علوم تاجیکستان)، با عنوان «قطب‌الدین شیرازی و رواج موسیقی در آسیای مرکزی».
- دکتر خدایی شریف (از دانشگاه دولتی - ملی تاجیکستان)، با عنوان «در شناخت شعر حافظ و دیگران».
- ساعت ۱/۵ برنامه‌های همایش به پایان آمد و مقرر گردید که میهمانان و دست‌اندرکاران همایش برای ضیافت شام، ساعت ۸ شب در رستورانی ایرانی در میدان اسماعیل سامانی گرد آیند.
- به اتفاق دکتر یاحقی و آقای اسماعیلی برای صرف ناهار به رستوران «بیک مک» رفتیم. پس از صرف ناهار قدم‌زنان به سوی انستیتو شرق‌شناسی و نسخ خطی تاجیکستان راه افتادیم تا طبق قرار قبلی با رئیس انستیتو و آقای امریزدان علی مردان ملاقات کنیم و برخی از نسخه‌های خطی آن کتابخانه را ببینیم. ساعت ۱۵:۳ به مقصد رسیدیم. آقای امریزدان منتظر

بودند و ما را به دفتر کار آقای شرف‌الدین امام رئیس انستیتو بردند. آقای شرف‌الدین امام با گشاده‌رویی به ما خوش آمد گفتند و با زبانی گرم و لبی خندان درباره‌ی فعالیت‌های انستیتو توضیح دادند. از جمله گفتند که در بخش نسخ خطی کتاب‌های ارزشمندی از نیاکانمان از جمله دیوان‌های رودکی، مولوی، حافظ، سعدی، خیام و ... وجود دارد که باید هرچه سریع‌تر با کیفیت مناسب عکس‌برداری و به CD تبدیل شود. بارها هیأت‌هایی عالی‌رتبه از ایران به این جا آمده‌اند. و برای مساعدت در امر عکس‌برداری از این نسخه‌های گرانبه‌ای قول داده‌اند، اما هیچ‌گاه به عمل درنیامده است. در حالی که چندماه پیش به همراه رئیس جمهور رحمان‌اف سفری به امارات عربی داشتیم و درباره‌ی همین موضوع آن‌جا صحبت شد. تفاهم نامه‌ای تنظیم گردید و مرکز «جمعه ماجد» اماراتی در دبی بلافاصله، مدرن‌ترین دستگاه‌های عکس‌برداری را به صورت رایگان برای ما فرستادند و گروهی را هم به امارات دعوت کردند تا در مورد حفظ و مرمت نسخه‌های خطی و تبدیل متن‌های خطی به برنامه‌ی کامپیوتری و CD آموزش ببینند. حتی تازگی‌ها در حال ساختن محل استقرار همین دستگاه‌ها هستند و همه‌ی این مساعدت‌ها را بدون هیچ چشم‌داشت انجام می‌دهند.

آقای شرف‌الدین توضیح می‌دادند و من به جای همه‌ی ایرانی‌های فهیم، از این همه غفلت و بی‌توجهی مدیران فرهنگی کشور خجالت می‌کشیدم. در همین چند روز در بسیاری از دیدارها و گفت‌گوها اظهار اشتیاق و علاقه‌ی فراوان تاجیکستانی‌ها را به ایران و ایرانی می‌دیدم و در عین حال گله‌مندی و ناخرسندی را در چشم و دلشان به آسانی احساس می‌کردم و بارها از زبانشان آشکارا می‌شنیدم. در دل خود می‌گفتم هیچ ملتی سزاوارتر از مردم فارسی‌زبان مسلمان هم‌نژاد و هم‌دل تاجیکستان، برای حمایت و کمک نیستند. اما ما ...

آقای شرف‌الدین همچنین گفتند: ما در طرحی با عنوان «سلسله‌ی اختران ادب» تصمیم داریم دیوان شاعران بزرگ را همچون: رودکی، نظامی، مولوی، سعدی و حافظ، در ۵۰ جلد به خط سریلیک منتشر کنیم. به ابتکار رئیس جمهوری ترجمه‌ی تاجیکی قرآن کریم را به خط

سرلیک در تیراژ ۵۰۰۰۰ نسخه در چین چاپ کردیم تا بین خانواده‌ها تقسیم شود. رئیس جمهوری قصد دارند به هر خانواده یک جلد از آن قرآن را هدیه بدهند. تصمیم داریم با مساعدت رئیس جمهوری بنیادی را با عنوان «بنیاد رحمان‌اف» راه‌اندازی کنیم و همه‌ی نسخه‌های خطی ارزشمند را که در دست بعضی از مردم است خریداری کنیم، یا اجازه‌ی عکس‌برداری بگیریم و به CD تبدیل کنیم. نمونه‌ای از آن قرآن را هم در همان‌جا به مان نشان دادند. آن روز برخی از نسخه‌های خطی را دیدیم که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به نسخه‌ی کلیات سعدی اشاره کرد که تاریخ کتابت آن در پایان بخش‌های مختلف کلیات ۶۶۹ قمری نوشته شده بود.

در این جلسه مقرر گردید که متنی از منتخبات دیوان حافظ را که آقای امریزدان از روی جنگی قدیمی استنساخ کرده و توضیح داده‌اند به دکتر یاحقی بپارند تا پس از بازبینی ایشان، از سوی فرهنگستان هنر در همایش مکتب شیراز منتشر شود. آقای اسماعیلی نیز با تأکید گفتند اگر نسخه‌های ارزشمندی در حوزه‌های هنری وجود داشته باشد فرهنگستان هنر آمادگی دارد آن‌ها را منتشر کند.

این دیدار ساعت ۴:۵۰ پایان گرفت و پس از خداحافظی، از آن انستیتو خارج شدیم. آقای تاج‌الدینی - طبق قرار قبلی - پیش ما آمدند تا به دیدن دست‌ساخته‌های هنری یکی از هنرمندان تاجیکی (خانم مکرمه) برویم. آقای قلی‌زاده هم به ما پیوستند. ساعت ۱۵:۰۵ در نمایشگاه هنری خانم مکرمه بودیم. ایشان نیز با گشاده‌روی خوش‌آمد گفتند و درباره‌ی لباس‌های گوناگونی که طراحی کرده و دوخته بودند، از جمله لباس آناهیتا، لباس پادشاهان و بزرگان باستانی و غیره توضیح دادند. برخی از لباس‌های بسیار زیبا و دیدنی موجود در نمایشگاه را هم نشان دادند و گفتند: «بیش از سه هزار گونه لباس را طراحی و ساخته‌ام و آرزو دارم در موزه‌ای به نمایش بگذارم.»

خانم مکرمه که از داوران بین‌المللی هنرهای بومی بودند از خاطرات خود در داوری‌ها و دریافت جوایز و نشان‌های مختلف بین‌المللی برایمان صحبت کردند و گفتند: «بیش از ۵۰۰۰ نفر هنرجو دارم و ۴۲ هنرمند را با هزینه‌ی شخصی خودم به نمایشگاه‌های بین‌المللی برده‌ام. از میان طراحان ۱۱۸ کشور جایزه‌ی اول طراحی لباس را گرفته‌ام و تا حالا ۱۸ جایزه‌ی بین‌المللی به من داده شده و جایزه‌ی «بانوی صلح جهان» را هم دریافت کرده‌ام.» خانم مکرمه با احساساتی بسیار پاک و زبانی شیرین در پیوند با آرزوهای بلند خود سخن می‌گفت و از سفرهای مکرر خود به شهر مشهد به نیکی یاد می‌کرد و ما را غرق در رنگ و رؤیا و هنر کرده بود.

از اقدامات دیگر خانم مکرمه که برای ما خیلی جالب بود این که تمام شعرهای خانم سیمین بهبهانی را با هزینه‌ی خود به خط سیریلیک برگردانده بود و آن کتاب در زمان سفر ما زیر چاپ بود. می‌گفت: با علاقه و احساسات صمیمی در حال چاپ کتاب خانم بهبهانی هستم و از خود ایشان هم قول گرفته‌ام که در مراسم رونمایی کتابشان به شهر دوشنبه بیایند. ساعت ۶/۵ شده بود و ما ناگزیر باید بر می‌گشتیم. من چه می‌توانستم بکنم جز آن که دلم را در نمایشگاه هنری خانم مکرمه جا بگذارم و بروم. نمایشگاه خانم مکرمه و کتاب‌فروشی خانم خسروآبادی که پر از کتاب‌هایی به خط فارسی بود. در یک مکان بودند. در مسیر بازگشت به یکی از فروشگاه‌های صنایع دستی و هنری رفتیم و چند قطعه از صنایع دستی خریداری کردیم و به هتل برگشتیم.

چهارشنبه صبح ساعت ۹/۵ به همراه آقای دکتر یاحقی برای قدم زدن در خیابان‌های شهر از هتل بیرون رفتیم و ساعت ۱۲ برگشتیم. دکتر یاحقی بارها از تغییر سریع چهره‌ی خیابان‌های شهر دوشنبه و فروشگاه‌های جدید به سبک شهرهای پیشرفته اظهار شگفتی می‌کردند. وقتی در طبقه‌ی سوم فروشگاه «سوم» قدم می‌زدیم، می‌گفتند: در چند سال پیش

هرگز از چنین فروشگاه‌های لوکس و از نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌هایی مثل فروشگاه مبل و وسایل مدرن برقی و الکترونیکی و مانند این‌ها خبری نبود. سرعت تغییر چهره‌ی سنتی فروشگاه‌های شهر، نشان دیگری از تغییر رویکرد و نگرش مردم و علاقه‌ی آن‌ها به همانند شدن با مردم شهرهای مدرن بود. با نگاهی گذرا به بافت جمعیتی، می‌شد به سادگی دریافت که میزان جمعیت خانوار در تاجیکستان بالاست، تاجیک‌ها - حتی در طبقات تحصیل کرده - هنوز علاقه‌مند به داشتن خانواده‌های پرجمعیتند و کمتر خانواده‌ای هست که به سه چهار فرزند بسنده کند. امام علی رحمان‌اف خود ۹ فرزند (۷ دختر و دو پسر) دارد. تاجیک‌ها هنوز هم گمان می‌کنند قدرت با جمعیت است و همواره به دنبال ازدیاد جمعیتند. در برخی گفت و گوها، حسرت آن‌ها نسبت به جمعیت بیشتر همسایگان‌شان قابل دریافت بود.

شادمانگی، خنده‌رویی و کم‌توقعی در ظاهر مردم موج می‌زد. مردم تاجیکستان - با آن که کیفیت زندگی و شرایط اقتصادی آن‌ها مناسب نیست - مردمی بسیار قانع، آرام و راحت هستند. و این بی‌خیالی را می‌توان از دیگر نشانه‌های فرهنگی - اجتماعی بر جای مانده از نظام سوسیالیستی شوروی سابق دانست. آن‌ها علی‌رغم وضعیت اقتصادی خود از هر فرصتی برای تفریح و شادی بهره می‌جویند. میزان تحرک جمعیتی در تاجیکستان بالاست. زیرا در این کشور هم مهاجرپذیری و هم مهاجرت از کشور بسیار است. این تنوع جمعیت در شهر دوشنبه آشکارا دیده می‌شود.

ساعت ۱۲ ظهر که به هتل بازگشتیم آقای قلی‌زاده منتظر بودند. آن روز مهمان پروفیسور عبدالنبی ستارزاده بودیم که از استادان دانشمند و از چهره‌های بسیار سرشناس سیاسی اجتماعی تاجیکستان هستند. آقای دکتر مصلح‌الدینی از استادان دانشگاه تاجیکستان با اتومبیل‌شان جلو هتل آمدند تا ما را به تفرج‌گاه دل‌انگیز سرابستان در دره‌ی ورزاب ببرند.

آقای مصلح‌الدینی به جای آن که از جلو هتل دور بزنند و مسیر مستقیم خیابان رودکی را به سمت دره‌ی ورزات بپیمایند، مسیری طولانی‌تر انتخاب کردند. دلیل آن را جویا شدم.

گفتند: «در شهر دوشنبه دورزدن در خیابان ممنوع است و در هیچ یک از خیابان‌ها نمی‌توان دور زد. تنها می‌توان در کوچه‌ای فرعی رفت و مسیر را عوض کرد.

از شهر خارج شدیم حدود ۱۲ کیلومتر در حاشیه‌ی رودخانه‌ی ورزاب پیش رفتیم تا به محل موعود رسیدیم. آقای ستارزاده در همان‌جا منتظر ما بودند و با رویی خوش و لبی خندان به استقبال ما آمدند. آقای دارادوست از روزنامه‌نگاران نام‌دار تاجیکی و آقای دکتر عبدالمنان از استادان دانشگاه خجند هم آن‌جا بودند. تفرجگاهی بسیار زیبا و دل‌انگیز بود که در حاشیه‌ی رود خروشان ورزاب برای استراحت اهل قلم ساخته شده بود.

سکوهایی فلزی بر حاشیه‌ی رودخانه نصب شده بود به گونه‌ای که رود ورزاب از زیر آن سکوها گذر می‌کرد و اتاق‌هایی را بر آن سکوها ساخته بودند تا سایه‌گاهی مفرح برای کسانی باشد که در آن‌جا به تفرج می‌آیند. آن‌چه از زیبایی و فریبایی روز یکشنبه به لطف آقای خدایی شریف در دره‌ی مامیت دیده بودم. اینک به لطف آقای ستارزاده در دره‌ی ورزاب صدچندان آن را می‌دیدم.

آقای ستارزاده می‌گفتند: این‌جا سرابستان است. این تفریحگاه را در دوره‌ی حکومت سوسیالیستی شوروی برای استراحت نویسندگان و شاعران ایجاد کرده‌اند و برخی آن را «بیلاق نویسندگان» نامیده‌اند. در همین‌جا که ما ایستاده‌ایم قبلاً خیمه‌ی بزرگی بود که استاد میرزا تورسون زاده در آن استراحت می‌کردند. این سرابستان قدم‌گاه بسیاری از استادان اهل قلم بوده است. از ایران استادان نام‌داری به این‌جا آمده‌اند که سعید نفیسی، پرویز ناتل خانلری، لطفعلی صورتگر، بدری آتابای، نادر نادرپور و خیلی دیگر از بزرگان از آن جمله‌اند. این بزرگان برای دیدن استاد تورسون زاده به این‌جا می‌آمده‌اند و در این تفریحگاه استراحت می‌کرده‌اند. همین حالا هم نویسندگان و شاعران به این‌جا می‌آیند و مدتی در این‌جا می‌مانند و آثار ادبی خود را در این فضای طبیعی و آرامش‌بخش پدید می‌آورند. قرار است که یک بنای بلند آشیانه (چندطبقه) نیز در این‌جا بسازند و در اختیار اهل قلم قرار دهند.

از آقای عبدالمنان پرسیدم: آیا خجند هم همین‌طور پرآب است و آیا در خجند هم چنین تفریحگاه‌هایی وجود دارد؟ عبدالمنان گفتند: خجند از دوشنبه پرآب‌تر است و در خجند هم برای شاعران و نویسندگان، از همین‌گونه تفریح‌گاه‌ها ایجاد کرده‌اند و الآن هم برپاست.

آقای اسماعیلی و خانواده‌اشان با ما نیامده بودند و من نمی‌توانستم بدون آن‌ها از این طبیعت فرح‌بخش و توصیف‌نشده لذت کافی ببرم. به هر زحمتی بود با تلفن همراه آقای اسماعیلی تماس گرفتم و خواهش کردم در هتل بمانند تا یکی از دوستان به شهر برود و آن‌ها را بیاورد. یک ساعت بعد «عسل» و «غزل» در آغوش من بودند تا در این تفریح شیرین هیچ کاستی وجود نداشته باشد. آقای مصلح‌الدینی با سلیقه‌ی خوب خود مشغول تهیه‌ی غذا و پختن «آشِ پَلَو» بودند و غزل و عسل خود را در آب زلال چشمه رها کرده بودند و بر سر و روی من آب می‌ریختند. ساعتی را در زیر درختان آن تفرج‌گاه قدم زدیم و از آقای دارادوست خواستم که به عنوان یک روزنامه‌نگار با تجربه و حرفه‌ای مقایسه‌ای میان وضعیت اجتماعی تاجیکستان پس از استقلال و پیش از آن داشته باشند. آقای دارادوست که از طرفداران نظام سوسیالیستی بودند می‌گفتند: سوسیالیزم یک نظام اجتماعی بود که بر طبقه‌ی کارگر و کشاورز تأکید داشت و در واقع هم به آن‌ها کمک می‌کرد و سعی می‌کرد همه‌ی امکانات را برایشان فراهم آورد. امروزه یکی از بلاهای اجتماعی ما بیکاری است. در نظام سابق شوروی ما پدیده‌ای به نام بیکاری نداشتیم. یعنی هیچ‌کس حق نداشت که بیکار باشد و هرکس هرجا کار می‌کرد به صورت رایگان مسکن او را تأمین می‌کردند و متناسب با تعداد جمعیت خانواده به او آپارتمان می‌دادند. پس هیچ‌کس نگرانی مسکن نداشت. تحصیل رایگان بود، دارو و درمان رایگان بود. هرکس به بیماری دچار می‌شد بیمارستان‌ها او را رایگان درمان می‌کردند. در تاجیکستان هیچ‌کس حق نداشت تحصیل نکند. در تاجیکستان صددرصد مردم با سواد بودند.

در جنگ شهروندی متأسفانه به کشور تاجیکستان بسیار آسیب وارد شد و ما خیلی عقب رفتیم. اما خوشبختانه با میانجی‌گری دیگران از جمله روسیه و ایران طرف‌های جنگ

متقاعد شدند که آشتی کنند و ما در آینده‌ی نزدیک یازدهمین سالِ سازش‌نامه‌ی صلح را جشن می‌گیریم و این رویداد بسیار خوبی است. چند سال پیش که جنگ بود، همین دره‌ی ورزاب در دستِ نیروهای متخاصم بود و هیچ جا امنیت نداشت. در زمان شوروی سابق که کاملاً در همه جا امنیت بود، کسی حق تجاوز و تعرض به حقوق دیگری را نداشت. اگر در نظام سرمایه‌داری آزادی وجود داشت، به جای آن در نظام سوسیالیستی عدالت اجتماعی حاکم بود. هیچ کس نمی‌توانست سرمایه انباشت کند و در کنارش کس دیگری فقیر باشد. دو چیز در جامعه‌ی سوسیالیستی هرگز جا نداشت: یکی فقر و دیگری فساد. با کمترین معاش (=حقوق ماهیانه) که کسی می‌گرفت، می‌توانست ۳۰۰ کیلو آرد بخرد. اما امروزه همان‌کس با حقوق ماهیانه‌ی خود می‌تواند فقط ۲۰ کیلو آرد بخرد. گروهی دو سال پیش از آمریکا آمده بودند و درباره‌ی وضعیت اجتماعی و اقتصادی تاجیکستان تحقیق می‌کردند و می‌گفتند ما اصلاً نمی‌توانیم بفهمیم که مردم این جا چگونه با این وضع حقوق و درآمد زندگی می‌کنند و اصلاً چگونه زنده‌اند؟! آن‌ها خیلی متعجب بودند. اگر راستش را بخواهید این رازی است که من هم از آن سر در نمی‌آورم و حیران هستم. میزان درآمد و میزان هزینه‌ها در این جا اصلاً تطابق ندارد.

در نظام سوسیالیستی شوروی گاهی حقوق یک کارگر بیشتر از حقوق یک استاد دانشگاه بود. در پیشانی آن دولت نوشته بود: دولت کارگری و دولت کشاورزی آن نظام خودش را به همین شعار متعهد می‌دانست.

از آقای دارادوست پرسیدم: آیا همین موضوع باعث بی‌علاقگی به علم و تحصیل نمی‌شد؟ پاسخ دادند: نه. برای این که به نویسندگان و شاعران و اهل قلم هم توجه می‌شد و برای آن‌ها هم امکانات فراهم بود. مثلاً همین تفریح‌گاه زیبا که ما امروز در آن هستیم برای اهل قلم درست کرده بودند. ارزش و اعتبار یک استاد دانشگاه و یک آکادمسین از یک مدیر بلندمرتبه‌ی سیاسی هم بالاتر بود. مثلاً حقوق استاد محمد عاصمی که رئیس آکادمی علوم

تاجیکستان بود ۱۲۰۰ روبل بود در حالی که حقوق آقای جبار رسولاف که رئیس حزب کمونیست تاجیکستان بود و همه‌ی امور اجرایی یک جمهوری بر عهده‌اش بود فقط ۷۰۰ روبل بود. دکترها ۵۰۰ روبل حقوق داشتند در حالی که وزیر فرهنگ و وزیر معارف ۱۰۰ روبل از آن‌ها کمتر یعنی ۴۰۰ روبل می‌گرفتند.

دکتر یاحقی پرسیدند: پس چگونه کسی میل وزارت پیدا می‌کرد؟

آقای دارادوست گفتند: جاذبه‌ی وزارت، جاذبه‌ی منصب و مقام بود نه درآمد مالی. البته هرکس هم حقوق بیشتر می‌گرفت، نمی‌توانست سرمایه‌داری کند و برای خود به تجارت و مال‌اندوزی پردازد. باید آن را در راه تفریح و تحقیق و مانند آن‌ها خرج می‌کرد و گرنه دولت از او می‌گرفت. اگر کسی مالی می‌اندوخت به ارث به دیگری نمی‌رسید. صاحب ارث مردم، دولت بود نه فرزندان او. در نتیجه کسی حرص مال‌اندوزی نداشت.

دارادوست با حسرت می‌گفت: نظام سوسیالیستی نظام بسیار خوبی بود. هیچ جای شک وجود ندارد. من در آن نظام زندگی کرده‌ام و با همه‌ی وجود آن را لمس کرده‌ام و الآن هم در این نظام دارم زندگی می‌کنم. پس بهتر می‌توانم داوری کنم. البته هیچ جامعه‌ای جامعه‌ی آرمانی نیست اما همین که در جامعه‌ی فقر، فساد، ناامنی و اختلاف فاحش طبقاتی نباشد آن جامعه به نظر من جامعه‌ی خوبی است.

البته نگاه آقای ستارزاده با نگاه دوستشان، دارادوست تفاوت داشت. آقای ستارزاده در مورد نظام سوسیالیستی شوروی خوش‌بینی‌های آقای دارادوست را نداشتند. ایشان که از مبارزان نام‌دار مسلمان در دوره‌ی جنگ شهروندی بوده‌اند از نبود آزادی در نظام شوروی سابق شکوه می‌کردند و می‌گفتند: در نظام سابق کسی آزاد نبود که آیین دینی خود را به جا آورد. حتی آزاد نبود مطابق دین خود مردگانش را به خاک بسپارد یا کودکان پسرش را ختنه کند. در آن نظام برای کشورهای غیر روس، مثل ما هم اشکال ملی وجود داشت، هم اشکال دینی و هم اشکال فرهنگی. مسجدها را خراب کردند تا مسلمانان آن‌جا جمع نشوند و بعضی از مسجدها

را تبدیل به انبار کردند. از نظر فرهنگ ملی تأکید آن‌ها بر فرهنگ روسی بود نه فرهنگ ملی البته الان که آزاد شده، از آن طرف پشت بام افتاده‌ایم یعنی زیادی آزاد شده‌ایم همین الان حدود هشتاد سازمان دینی غیراسلامی در این جا در حال فعالیت است...

* * *

ساعت ۸ شب از آقایان ستارزاده، دارادوست و عبدالمنان خداحافظی کردیم و سرابستان زیبای دره‌ی ورزاب را به قصد شهر دوشنبه ترک کردیم. در مسیر بازگشت صحنه‌ای جالب کاملاً چشم‌گیر بود: دیواری بسیار طولانی در حاشیه‌ی جاده با نقش‌هایی زیبا از مناظر و مفاخر تاجیکستان، به صورت پی در پی و بی‌فاصله نقاشی شده بود که همچون نمایشگاهی بلند جلوه‌فروشی می‌کرد. این دیوار، دیوار کارخانه‌ی سیمان بود، اما برای کاهش خشونت آن، با رفتاری هنری بر دیوار نقش‌آفرینی کرده بودند.

به هتل که بازگشتیم، پرفسور خدایی‌شریف، برای خداحافظی به هتل آمده بودند و منتظر ما بودند. از ایشان خداحافظی کردیم. آقای پروفیسور رسول هادی‌زاده نیز با لطف ویژه‌ی خود دو نسخه از کتاب «سمرقندنامه» را برای هدیه به ما به پذیرش هتل سپرده بودند. کتاب‌ها را گرفتیم و برای استراحت به اتاق خود رفتیم.

روز پنجشنبه، ساعت ۱۱/۵ برنامه‌ی پرواز به تهران داشتیم. اما شنیده بودم بازار «کاروان» از ساعت ۵ صبح آغاز به کار می‌کند. برایم جالب بود و به همین دلیل ساعت ۶ صبح به اتفاق خانم اسماعیلی و خانم خسروآبادی به بازار کاروان رفتیم. جالب این که وقتی ما وارد می‌شدیم تعدادی از مردم خرید کرده بودند و بازمی‌گشتند.

تا ساعت ۸/۵ در بازار کاروان بودیم. مقداری سوغات هم خریدیم و به هتل برگشتیم. ساعت ۱۰ هتل را به قصد فرودگاه ترک کردیم. آقایان خسروآبادی، کبریایی و قلی‌زاده در فرودگاه ما را بدرقه کردند.

خروجی فرودگاه ظاهری بسیار بهتر از ورودی آن داشت. ساعت ۱۲:۴۵ به وقت تاجیکستان، هواپیمای بوئینگ متعلق به شرکتی ازبکی فرودگاه دوشنبه را به مقصد مشهد ترک کرد و ساعت ۲:۴۰ به وقت ایران در فرودگاه مشهد بر زمین نشست و سفر تاجیکستان پایان گرفت...

**

آنحهمای اشک‌آلودِ «غزل» را در زمان خداحافظی - شاید - هیچ‌گاه از یاد نبرم. غزل نمی‌خواست من به شیراز برگردم. می‌خواست پیش او باشم. ولی من ساعت ۴ عصر بلیت مشهد - شیراز داشتم. ناچار دلم را پیش غزل گذاشتم و به شیراز بازگشتم. تا سفر همچنان ادامه داشته باشد...